



سپیدار جای فریاد است

میترا ابادری
جعفر افراسیابی (فریاد)
محمد علی اسلامی ندوشن
میرزا حبیب‌الله قاتلی
مریم سبید افقهی
محمد بهمن بیگی
پرویز حسینی
حکیم عمر خیام
مریم دیانت
فریدون دولتشاهی
فرشته رستی
صدیقه رسولی (روشنگ)
حمید سبزواری
مریم شریفی
حکیم ابوالقاسم فردوسی
خان میرزا قاسمی
داوود قریشی
مسعود کریمی
اشرف‌السادات کماتی
عبدالرضا کوهمال جهرمی
مریم گلشن
حسین منزوی
کابریلا میبسترال
علیرضانجمی



شعرجهان گابریلا میبسترال

«گابریلا میبسترال» با نام کامل «لوسیلا و میلارا گدوی آلتایاکا» متولد هتمن آوریل ۱۸۸۹ در ویکونای شیلی در گذشت. ۷۰ ژانویه سال ۱۹۵۷ میلادی در نیویورک، شاعر، روزنامه‌نگار و دیپلمات اهل شیلی بود. گابریلا در دهکده‌ای در رافاده در شمال دره آلگی شیلی به دنیا آمد و در روسای مونت‌گرناده پرورش یافت. گابریلا از یک خانواده قریخته و دارای سطح اقتصادی متوسط بود و پدر و مادر وی «خوان جرونیو گودوی ریلاوتو» و «پرویرا آلتایاکا روخاس» بودند. او دو خواهر و برادر ناتنی داشت و سال‌های کودکی خود را در شهر مونت‌گران‌داند و در آنجا اولین سال‌های تحصیل را به پایان رساند. گابریلا از سن ۱۵ سالگی آموزش را آغاز کرد و تحصیلاتش را در شهر سانتیاگو گذراند و بعد از سوی آموزش‌وپرورش شیلی به عنوان رازبان آموزشی برگزیده شد. در آن زمان او خود را وقف نوشتن در روزنامه کرد، او در همان آغاز جوانی تحت تأثیر ماجرای عاشقانه تراژیک به شعر گفتن روی آورد و اولین کتابش را در سال ۱۹۰۸ منتشر کرد.

در سال ۱۹۱۴ با غزل‌های سه‌گانه‌اش به نام غزل‌های مرگ برنده جایزه ملی شعر شیلی شد. شعر او بی‌پروا و پرشور و بیانگر گرایش عینی است که به مذهب دارد. این شاعر برجسته و پندار امریکای لاتین، اسیم مستعارش را با ترکیب نام‌های دو تن از شاعران اروپایی برای خود فراهم کرده است: «گابریل دانتونزیو» ایتالیایی و «فردریک میبسترال» فرانسوی. در توصیف اشعار گابریلا، تونیسی و تانیرش بر مطالب می‌توان گفت شعورهای او بی‌پروا و پرشور و بیانگر گرایش عینی به مذهب است.

میبسترال در نخستین سال‌های فعالیت ادبی خود، از تورات و اشعار برخی از شعورای مذهبی آن زمان مایه گرفته بود، ولی بعد از آن، به سبک خاص خود نگاه و شخصیت پخشد و هجیان‌های گوناگونی در زندگی و روشش را آشفته ساخت، در شعر بیان می‌کرد: هجیان ناشی از عشق مادری و عشق به زادگاه، اندوه ناشی از مرگ مادر و شفقت و احساس غم و ناآرامی که از دیدن مردم فقیر به او دست می‌داد. همه این احساس‌ها را شغنی در آثار میبسترال، غالباً جای خود را به صلح‌طلبی، عدالت‌خواهی اجتماعی، حقوق زنان و مسائل و موضوعات عالی بشری و فرهنگ امریکای لاتین می‌داد. خصوصیت شعرهای او این است که این مطالب روح کثند و احساسات را برانگیزند. اشعار میبسترال سرشار از احساسات و عواطف مادری و وصف مقام بزرگ مادر است. همین ویژگی‌ها سبب می‌شود این زن را بتوان یکی از شاعرهای موقر در تاریخ شعر جهان نام داد. گزیده‌ای از سروده‌های این شاعر در کتابی به نام «سبب زنبیل سبیلی است» در ایران ترجمه و در سال ۱۳۸۳ خشمی به چاپ رسید. گابریلا میبسترال فرزندی نداشت اما برادرزاده خود «خوان میگوئل گودوی» که به «بن‌سین» معروف بود را چنان بزرگ کرد که گویی از آن اوست. این پسر در سال ۱۹۲۵ به دنیا آمد و پسر برادر ناتنی‌اش کارلوس میگوئل بود. مدتی بعد، نویسنده حجابات کروک را در یافت کرد و او را به همراه منشی‌اش پالما گولین آموزش داد.

میبسترال از مکزیک به توراسیلات متحده رفت و سپس در اواسط دهه ۱۹۲۰ به کشور خود بازگشت. اوضاع سیاسی و اجتماعی شیلی وی را به اروپا سوق داد. در طی گذر از قاره کهن، نویسنده در سال ۱۹۲۵ به عنوان دبیر موسسه همکاری فکری اتحادیه ملل به سوئیس رفت. گابریلا میبسترال بعدها در خارج از زادگاهش شیلی به‌طور مطلق کار کرد. پس از آن، سفری به آمریکا مرکزی و ایتالیا داشت و به‌عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های پاناما، هارانا و پورتوریکو حضور یافت. زندگی دیپلماتیک به زندگی ادبی و مدریس وی اضافه شد و این روشنفکر در سال ۱۹۳۳ به عنوان کسیرل کشورش در پایتخت اسپانیا خدمت کرد. در آن مرحله، او به عنوان نماینده و سفیر شیلی در چندین کشور در اروپا و آمریکا گشت‌و گدار کرد. این شاعر به مدت دو

وسواس

این در شرایط مربوط به من
لینس می‌کند
هنگام غروب آفتاب خون‌ریزی می‌کند

ماه از طریق گودال‌ها
مانند تومانی سبیلج
دست رنگ پریده من
غرق می‌شود
چرا فراموش نکنید،
در داخل
از زخم خیمین او
... برای حرکت در
همان طسور که در
چهره صورت
است
برای تماس من در
سبزی
روسی در خنان
... که تو، کفن غافل



من

شب است که مهجور است
از نوک کوه تا به دریا
من اما
نیستم تنها
آسمان است که مهجور است
چون ماه فرو می‌افتد به دریا
من اما
من که بر می‌گیرم تو را
نیستم تنها
جهان است که مهجور است
و هر جسمانیست که در آن می‌بینی
چه غم‌افزا
من اما
نیستم تنها

ای عشق

ما به پیش می‌رویم
نه می‌خواهیم، نه نیتار می‌شویم
به معادگاه می‌شنایم
غافل از آن‌که از پیش آنجاییم
آن ندا هنوز به گوش نرسیده
آن نادانی هنوز
چهره خویش را نشان نداده است
اما شاید همین باشد
آه، ای عشق من
آرمیانی از آن چهره‌زالی عاری از احساس
و آن قلمرو عاری از شکل

بگذار چشم‌هایم بسته شود

بخواب، بخواب دلبندم
نگران نباش، نترس
که روح من نمی‌خوابد
بخواب، بخواب و شش‌انگهان
بگذار خواب‌هایت لطیف‌تر باشد
از یک برگ سبز
از پنجم نرم بردها
بگذار
جسم سبک بخوابد
ای ترس من، ای لرز من
بگذار
چشم‌هایم بسته شود
و قلبم به خواب فرو رود

دستت را به من بده

دستت را به من بده، دوستم داشته باش
چون گلی تنها خواهیم بود ما
چون گلی تنها، و دیگر هیچ
با یک آهنگ را با هم می‌خوانیم
چون سبزه‌ها یاد می‌آوراند ما را
چون سبزه‌ها و دیگر هیچ
نام تو را، نام من امید
تنها نامت
فراموش می‌شود،
چون مار قفسی
خواهیم بود
به روی تپه و دیگر هیچ

